

تحلیل شخصیت پردازی زن در سه درام مدرن (توبوسی به نام هوس، جنزندگان و آنها زنده‌اند) از نظر سیمون دوبوار

زهرا غیاثیان^{۱*}، سعید شاپوری^۲

چکیده

سیمون دوبوار در کتاب مشهورش، جنس دوم، مفاهیم خاص فمینیسم اگزیستانسیالیستی را برای اولین بار ارائه می‌دهد. مطابق همین مضامین، وی تمایزهای بین مشخصه‌های زیست‌شناسی و ساختار اجتماعی و تاریخی یک جنسیت و کلیشه‌های مرتبط با آن را توضیح می‌دهد و موفق می‌شود منبع اصلی‌ای که زنان را در این ساختارها در مقام دیگری معرفی می‌کند اصلاح کند. با تکیه بر این الگوهای مطرح‌شده از سوی دوبوار، می‌توان شخصیت زن را در نقش‌های خاص زنانه، مثل زن شوهردار و زن عاشق و زن نارس‌یست، توضیح داد. او با توصیف زنان در موقعیت‌های متفاوت، سعی در به تصویر کشیدن مواردی دارد که چگونه زنان با زیر فشار گذاشتن خود در شرایط خاصشان زمینه را فراهم می‌کنند تا جنس دوم باشند. در این تحقیق سعی شده شخصیت‌های زن سه درام مدرن *توبوسی به نام هوس* از تنسی ویلیامز، *جنزندگان* از هنریک ایبسن و *آنها زنده‌اند* از آثول فوگارد براساس این رویکرد سیمون دوبوار توضیح داده شوند. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که چگونه کاربرد این نظریه در خوانش یک متن نمایشی می‌تواند درک رایج را، که ساخته نظام مردسالارانه است، تغییر دهد و جایگزین آن شود.

کلیدواژگان

زن، درام مدرن، دوبوار، دیگری، فمینیسم.

z.ghiasian86@gmail.com
sapra40@yahoo.com

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی دانشگاه هنر تهران
۲. استادیار گروه نمایش دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴

مقدمه

«تصویر زنان در اکثر متون ادبی از تقابل دووجهی پیروی می‌کند، لذا زنان در آثار ادبی غالباً به صورت اشخاصی منفعل و احساساتی و متمایل به تسلیم و مقلد و بزدل و نادان و ساکت و کنش‌پذیر بازنمایی می‌شوند؛ درحالی‌که مردان عاقل و مقاوم و شجاع و دانا و مدبر و کنش‌گر تصویر می‌شوند. درواقع مردبودن یعنی برخورداری از شایستگی‌ها و زن‌بودن یعنی فقدان آن‌ها. منتقدان فمینیست آثار ادبی را که بر چنین تقابلهایی صحنه می‌گذارند ولیکن با دیگری‌سازی از زنان نگرش مردسالارانه را رواج می‌دهند اصطلاحاً مذکرمحور می‌نامند» [۳، ص ۸۶]. در طول تاریخ، نویسندگانی که رویکرد واقع‌گرا را برای آثار خود در پیش گرفته‌اند بیشترین سهم را در ترسیم حقیقی جامعه خود و شخصیت‌پردازی‌ها داشته‌اند. دوبوار در کتاب جنس دوم با بررسی نظریه‌های زیست‌شناسی و روان‌شناسی و مارکسیستی نشان داد تا چه حد تلقی از زن به‌مثابه دیگری بر همه تفکرات و جنبه‌های زندگی اجتماعی تسلط دارد و حتی بنا به استدلال او خود زنان هم آن را درونی می‌کنند [۴، ص ۱۷۳].

در میان تحقیق‌های انجام‌شده پیشین در این زمینه، می‌توان به مقاله «شخصیت‌پردازی واقع‌گرای زن در آثار اکبر رادی» به قلم دکتر فریندخت زاهدی و تکتم نوبخت اشاره کرد. نویسندگان مقاله به بررسی زن در موقعیت بنا به نظریه دوبوار پرداخته و معتقدند زن را جامعه به زن تبدیل می‌کند. برای بررسی این موضوع به مطالعه موردی نمایش‌نامه *خانمچه* و *مهتابی* نوشته اکبر رادی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که «انگاره‌های فمینیستی دوبوار، مثل ذهنیت انفعالی و خرافه‌پرستی و واپس‌زدگی، ناشی از ناباوری و مادری در چهار زن نمایش‌نامه مربوطه مصداق دارد» [۶، ص ۲۰].

در این مقاله، تلاش شده شناختی گسترده‌تر از نظریات دوبوار و سه نمایش‌نامه *توبوسی* به نام *هوس*، *جن‌زدگان* و *آن‌ها زنده‌اند* حاصل شود و رویکرد فمینیستی نوینی را که به طور پرنگ در این آثار دیده می‌شود پیش روی خواننده بگذارد. این سه نمایش‌نامه زندگی سه زن را در سه جامعه متفاوت و در سه نقش متفاوت روایت می‌کنند. بلانش (*توبوسی* به نام *هوس*)، خانم آلوینگ (*جن‌زدگان*) و میلی (*آن‌ها زنده‌اند*) هر یک مشمول مشخصه‌هایی هستند که دوبوار سرمنشأ آن را شیء‌شدگی زن می‌داند؛ از قبیل نارسیسم، مطیع‌بودن زن شوهردار در جامعه سنتی و تمایل به از دست دادن خود در مادرانگی و عاشقی. در ادامه خواهیم دید که الگوهای فمینیستی دوبوار تا چه اندازه با آثار نمایش‌نامه‌نویسان مدرنی چون ایبسن، ویلیامز و فوگارد، که بازخوردی از جامعه را در شخصیت‌پردازی خود در نظر گرفته‌اند، تعمیم‌پذیر است. همه زنان نام‌برده دچار وضعیت انفعالی ناشی از اطاعت و تسلیم‌اند. در قسمت دوم، مفصلاً به تئوری سیمون دوبوار و فمینیسم اگزیستانسیال و تحلیل‌های او از زن‌ها در نقش‌های مختلف، همچون همسر، مادر، روسپی، نارسیست و زن عاشق، پرداخته شده است. در آخر، سه شخصیت زن در

سه نمایش‌نامه از سه جامعه مختلف در سه نقش متفاوت را از دیدگاه دوبوار توصیف می‌کنیم و توضیح می‌دهیم که چگونه جامعه مردسالار از طریق همین نقش‌ها فاکتورهای خود را تحمیل می‌کنند و زن را در مقام «دیگری» باقی نگه می‌دارند [۵، ص ۲۰۰].

تحلیل شخصیت زن از نظر دوبوار

سیمون دوبوار^۱ نویسنده، متفکر و نظریه‌پرداز شهیر فرانسوی است که با نگارش کتاب جنس دوم^۲ در سال ۱۹۴۹ نام خود را به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان مهم قرن بیستم در مکتب فمینیسم^۳ ثبت و شاخه فمینیسم اگزیستانسیال^۴ را تحت تأثیر شریک زندگی‌اش، ژان پل سارتر^۵، ابداع کرد [۲، ص ۳]. وی در این زمینه صاحب نظریه‌های بسیار خلاقانه و جامعی است که به صورت منحصربه‌فردی فراگیر است. بازتاب تصاویر فمینیستی توضیح‌داده‌شده از سوی دوبوار به راحتی در شخصیت‌های این سه درام مدرن قابل رؤیت است. لانش^۶ در *توبوسی به نام هوس*^۷، خانم آلوینگ^۸ در *جن‌زدگان*^۹ و میلی^{۱۰} در *آنها زنده‌اند*^{۱۱} هر یک با قرار گرفتن در نقش‌های مختلف، مثل مادربودن و عاشق‌بودن یا خصوصیات خاص روانی خود همچون نارسیسیم^{۱۲} زنانه، زمینه را فراهم می‌کنند که جنس دوم باشند [۵، ص ۱۰۰]. کتاب جنس دوم از سال نگارشش (۱۹۴۹) یکی از متن‌های مهم فمینیستی جهان معرفی می‌شود. در این کتاب، دوبوار به تجزیه و تحلیل زن‌ها هنگامی که نقش‌های مختلفی را برعهده می‌گیرند می‌پردازد؛ مثل «زن شوهردار و زن روسپی و مادر و زن عارف و زن نارسیسیت و زن عاشق. در پایان به این نتیجه رسید که سرخوردگی‌ها نتیجه عملکرد خود زن نیست، بلکه نتیجه مواردی است که از طرف جامعه مردسالار به زن تحمیل می‌شود» [۵، ص ۳۰۴]. دوبوار دو اصل را بررسی می‌کند: «اول توجه به مشکل درونی شدن حس دیگری بودن و دوم ضرورت بازسازی دید فرد از واقعیت که برای رکن آزادی مهم است. درونی شدن به این معناست که هر فرد سعی می‌کند خود را به گونه‌ای بشناسد و معرفی کند که گروه مسلط به جامعه قبول دارد؛ یعنی نگاه به خود از چشم گروه مسلط که باعث شیء‌شدگی فرد و سقوط او به موقعیت یعنی موجودی برای طبقه مسلط

1. Simon de Beauvoir
2. *Second Sex*
3. Feminism
4. existential
5. Jean Paul Sartr
6. Blanche
7. *Street car named desire*
8. Alving
9. *Ghosts*
10. Milly
11. *They are Alive*
12. narcissism

نه برای خود می‌شود» [۵، ص ۱۷]. از نظر او، ناریسیسم زنانه همان غرور زن است. «ناریسیسم نوعی روند از خودبیگانگی است. من به‌مثابه هدفی مطلق مطرح شده و نفس در آن از خود می‌گریزد» [۵، ص ۵۴۵]. در این حالت، آن‌ها به خود روی می‌آورند و خود را وقف عشق به خودشان می‌کنند. خودش قهرمان خود می‌شود. «ناریسیسم زن از آنجا آغاز می‌شود که از دوران کودکی فعالیت مردانه بر او منع می‌شود. در این حالت، منافع خود را به من محدود می‌کند، نمی‌تواند موقعیت خود را تعیین کند، به خودش اهمیت زیادی می‌دهد و مرتب خود را در آینه نگاه می‌کند و می‌گوید من خود را دوست دارم، من خدای خود هستم» [۵، ص ۵۳۰]. زنان ناریسیست جاه‌طلب‌اند. از زندگی خود نمایشی می‌سازند تا مورد تشویق تماشاگران قرار بگیرند و از این قضیه لذت می‌برند، اما خیلی از زن‌ها از به‌رخ‌کشیدن این برتری درونی عاجزند، لذا مردی را انتخاب می‌کنند که همیشه تمایل دارد بر مردان مسلط شود و روحشان را اغوا کند و آن‌ها را به کارهایی وادار کند که خودشان در صدد انجام آن‌ها بودند، اما نتوانستند اجرایشان کنند. آن‌ها برای رسیدن به اهدافشان از مردان استفاده می‌کنند. زنان ناریسیست نمی‌توانند به خود بقبولانند که مردی با هوس به آن‌ها توجه نداشته باشد. اگر یقین حاصل کند که مورد احترام نیست، مطمئن می‌شود که از او نفرت دارند. دیگران را متهم می‌کند که حسودند و نسبت به او کینه دارند. ناکامی‌اش نتیجه توطئه دیگران است و به بقیه سوءظن پیدا می‌کنند. «زنی که طعمه من خودش است تمام تسلطی را که بر دنیای واقعی دارد از دست می‌دهد. در بند آن نیست که کمترین ارتباط واقعی با دیگران برقرار کند» [۵، ص ۵۶۳]. این زن آن‌قدر مشغول خودش است که دیگر مجال قضاوت درباره خود را ندارد، پس مورد تمسخر قرار می‌گیرد، پُرحرف است و نقشش را از بر می‌خواند. او مانند روسپیان وابسته است و می‌خواهد در دنیای بی‌ارزش اطراف خود صاحب ارزش و شهرت باشد، چون به نظرش فقط خودش مهم است. نگران و حساس و خشمگین است. تصور می‌کند در اطرافش افراد توطئه می‌کنند و سوءنیت دارند.

هنگامی که زن عاشق می‌شود، جسم و جان خود را در اختیار معشوق می‌گذارد، ولی عشق برای مردان چیزی جز سرگرمی نیست. «فقط در عشق است که زن می‌تواند اروتیسم و ناریسیسم خود را باهم آشتی دهد. خود را به شیء جسمانی بدل کردن با پرستشی که زن از خود به عمل می‌آورد تباین دارد» [۵، ص ۵۷۵]. زمانی که زن کسی را دوست می‌دارد، شخصیت خود را از یاد می‌برد. زن محکوم به وابستگی است، زیرا او هرگز نمی‌تواند قدرتی برابر با مردان داشته باشد، لذا مرد مورد علاقه‌اش را می‌پرستد و خود را برای او نابود می‌کند. بسیاری از زنان ناریسیست عاشق مردان کوچک‌تر یا ضعیف‌تر از خود می‌شوند، زیرا آن مردان می‌توانند خودپسندی زنانه را ارضا کنند. زن عاشق خود را به دست عشق می‌سپارد تا خود را نجات دهد، اما درنهایت به انکار خود می‌رسد. او می‌خواهد با معشوقش یکی شود، او می‌خواهد

خدمت کند، می‌خواهد پاسخگوی خواسته‌های معشوق باشد، هرچه تقاضاهای مرد بیشتر باشد، زن بیشتر احساس رضایت می‌کند. همه لحظات زندگی‌اش باید وقف مرد شود تا به دلایل زنده ماندن خود پی ببرد. زمانی مرگ او می‌رسد که مردش از او چیزی نخواهد. شروع به جست‌وجو در معشوق می‌کند، خود را برای معشوقش نابود می‌کند، زیرا تمام واقعیت در دیگری است. زن حاضر است تا آخرین قطره خونش را نثار مردش کند. اگر مردش از او راضی نباشد و نتواند نیازهای او را برآورده کند، تمام نارسیسم او به نفرت و خفت و خواری و کینه به خود بدل می‌شود و خود را متهم و مجازات می‌کند. آن زمان رفتارش به طور کامل مازوخیسم است. «به نقل از فروید، سه نوع مازوخیسم داریم: اولی مبتنی بر درد و شهوت و دومی قبول وابستگی و سومی خودآزاری است. این میل زمانی آشکار می‌شود که فرد انتخاب کند از نظر دیگری شیء باشد و وظیفه‌شیء بودن را برعهده بگیرد. در این حالت، خود را در اختیار مرد قرار می‌دهد، تحقیر می‌شود و هر روز از خود بیگانه‌تر می‌شود. هم‌زمان، میل به تحت تسلط بودن نارسیسم در زن به خوبی مشاهده می‌شود» [۵، ص ۱۸۴]. اما از آن طرف با از خودگذشتگی‌هایش می‌خواهد معشوقش را به زنجیر بکشد، دست‌وپای معشوق را می‌بندد و می‌خواهد زندانبان او باشد. با این توصیف، قطعاً زن دچار اختلال روانی می‌شود. دچار این توهم می‌شود که معشوقش او را دوست دارد. وابستگی زن قطعاً به دلیل ضعف اوست، اما مردی سلطه‌گر که عاشق قدرت خود است چگونه می‌تواند دل در گرو زن بدهد. زن به محضی که آن را احساس کند، حسود می‌شود. او توقع دارد که معشوقه‌اش قدرشناس باشد و سرزنش‌ها و شکایت‌هایش را در شکل دعوای حسادت‌آمیز نشان می‌دهد. چون خود را ناقص تصور می‌کند، نگاه به هر زن دیگر را تهدیدی علیه خود می‌داند. او وجودش را به مرد فروخته است و ممکن است با از دست دادن معشوق همه زندگی‌اش را از دست بدهد. حسادت آغاز می‌شود. شروع به اغواگری‌های تازه می‌کند، اما قطعاً ناکام است. او دیگر آن مورد اولی که با آن مردش را جذب کرده نیست و واضح است که مردش دنبال زن دیگری می‌رود. قطعاً رابطه برای زنی که همه چیزش را وقف کرد کابوسی بیش نیست. او همه چیزش را از دست می‌دهد و به خاکستر تبدیل می‌شود. شاید بدترین نقش مربوط به زن عارف باشد. او عاشق خدا می‌شود و در این حالت در موقعیت زن عاشق قرار می‌گیرد. «آنچه زن عارف در عشق می‌جوید زن عاشق در مرد می‌جوید؛ یعنی تجلیل خودشیفتگی خود این نگاه مقتدر، که به‌دقت و عاشقانه به او دوخته شده، معجزه‌ای از جانب خداوند است. تاب و تب عارفانه مثل عشق و نارسیسم می‌تواند جزئی از حس زن باشد. زن با خدا ارتباط برقرار می‌کند و در حالت دیگر با یک مرد ارتباط برقرار می‌کند» [۵، ص ۶۰۷]. سرنوشتی که جامعه سنتی به زن عرضه می‌کند ازدواج است. زن فقط در صورت ازدواج رسمیت پیدا می‌کند. جامعه وظایفی را به زن محول می‌کند؛ همچون برآورده کردن نیازهای مردانه و مراقبت از خانه. زن نام مرد را به خود می‌گیرد، شریک کارهای

او می‌شود، به خانواده او تعلق می‌گیرد، نیمی از وجود او می‌شود، هر جا شوهر بخواهد، باید برود و هر کاری او بخواهد، باید انجام دهد. زن گذشته‌اش را فراموش می‌کند و خود را به شوهر می‌بخشد. عمل عاشقانه از جانب زن خدمتی است که به مرد می‌کند. در عوض، مرد به لحاظ مالی جبران می‌کند. زن از خانه مراقبت می‌کند و بچه‌دار می‌شود و از بچه‌ها نگهداری می‌کند. «ازدواج سنتی بهترین روش برای بیداری اروتیسم زنانه است» [۵، ص ۳۰۴]. در چنین جوامع مردسالاری، ضرورت دارد که زن پاک و بدون هیچ گذشته‌ای با مردان دیگر باشد. مرد مالک کامل زن است. زن وجود خود را به مرد می‌سپارد و در قبالش پاداش می‌گیرد. مرد خوب خانه‌ای برای آرامش زن بنا می‌کند. زن از طریق خانه‌داری محیط زندگی را متعلق به خود می‌کند. خودش دست‌به‌کار می‌شود. خوراکی‌دهی و لباس‌پوشاندن و شستن از وظایف او محسوب می‌شود و او آن‌ها را انجام می‌دهد. «تناقض ازدواج در آن است که به طور هم‌زمان یک وظیفه شهوانی و یک وظیفه اجتماعی وجود دارد. این دو وجهی بودن در سیمایی که مرد برای زن خود می‌گیرد انعکاس می‌پذیرد. مرد باید وظیفه پدر را برعهده بگیرد؛ یعنی حامی گاهی هم عاشق است. باید پدر خوبی باشد. در این شرایط، عمل جنسی تقدس می‌یابد و همسر به‌عنوان زن عاشق در آغوش شوهر به نجات قطعی می‌رسد» [۵، ص ۳۰۷].

یکی از امیال طبیعی زن مادری است. نظمی که در بدنش موجود است زن را در جهت باروری قرار داده است. در جوامع امروزی، از دوران کودکی برای زن تدریس می‌کنند که او برای تولید مثل خلق شده است و مادری را برایش مقدس جلوه می‌دهند. همه دردها، وضعیت زن در هنگام قاعدگی و بیماری‌ها همه و همه را در تعریف فرزند زادن توجیه می‌کنند. باروری تنها تجربه‌ای است که مختص زنان است. زن مالک جنین است و جنین همه وجود او را فرا گرفته است. زن با حمل آن به دیگری تبدیل می‌شود. بدن او هم متعلق به خودش است، هم به کودک و این امر مقدس است. «معمولاً مادری سازشی غریب است بین نارسیسیم و رؤیا و صداقت و از خودگذشتگی و گستاخی» [۵، ص ۳۸۵]. بعضی از مادران برده فرزندانشان می‌شوند، قادر به تحمل دوری آن‌ها نیستند و از هرگونه لذت شخصی چشم‌پوشی می‌کنند. این رفتار باعث می‌شود خود را قربانی جلوه دهند و به استناد این فداکاری‌ها مانع مستقل شدن فرزندان خود می‌شوند. مادر می‌خواهد فرزندش در کف دستان او باشد. می‌خواهد او را متعلق به خود داشته باشد. اگر فرزند مایه غرور او نباشد، مادر دچار سرخوردگی می‌شود.

تعریف دوبار از زن مستقل امروزی چنین است: «زنی که از خود مایه می‌گذارد، زنی که مسئولیت می‌پذیرد و در صدد نیست که مرد را در زندان به بند بکشد، بلکه همواره می‌کوشد که خود راهی برای رهایی بیابد و در این مسیر خودش در روشنایی تعالی سر برآورد. اینجاست که دو تعالی رو در روی هم قرار می‌گیرد و هر آزادی به جای آنکه دیگری را به رسمیت

بشناسد می‌خواهد بر دیگری تسلط پیدا کند. زن امروزی ارزش‌های مردانه را قبول دارد. او می‌خواهد مثل مردها فکر کند، مثل آن‌ها عمل کند و به جای آنکه بخواهد مردها را ببلعد، تأکید می‌کند که با آن‌ها برابر است» [۵، ص ۶۶۸]. در مقابل، از نظر این اندیشمندان، زن روسپی زنی است که به لحاظ روانی قدرت مردانه را تحسین می‌کند و آن را یکی از نشانه‌های مردانگی تلقی می‌کند. آن‌ها با چندین مرد سر و کار دارند و پولشان را نقداً دریافت می‌کنند. از هیچ حمایتی برخوردار نیستند و اغلب مورد خشونت قرار می‌گیرند. علت فاحشگی مشخص نیست. درصد زیادی از آن‌ها از مهاجران به شهرهای بزرگ از روستاها هستند. معمولاً این زنان به یادگیری هیچ تخصصی تن نمی‌دهند. این زنان از طرف مردان مورد توجه زیادی هستند، زیرا در بستر به آن‌ها خدمت می‌کنند، اما چون مزد می‌گیرند بر آن‌ها سوارند. «زنی که از نر بهره‌برداری می‌کند و در پرستشی که از خود به عمل می‌آورد آرام می‌گیرد، فقط به دلیل نفع اقتصادی نیست، بلکه به دنبال تجلیل نارسیم خود است» [۵، ص ۴۷۴].

جدول ۱. مشخصه‌های زنان در موقعیت‌های خاص براساس تحلیل به‌دست آمده از نظریهٔ دوبوار

نارسیسم	زن شوهردار در جامعهٔ سنتی	زن عاشق	مادر
مغرور	مطیع	تمایل به از دست دادن خود	ایثار
کمال‌طلب	وابسته	وابستگی به مرد	تمایل به از دست دادن خود
خودخواه	ایثار	پرستش معشوق	قدرت‌طلب
جاه‌طلب	تمایل به از دست دادن خود	کینه‌ورز	حسود
کینه‌ورز		ایثار	
حسود		حسود	
اغواگر		غرغر کردن	
دارای سوءظن		اغواگر	
پر حرف		مطیع	
تمایل به مرکز توجه بودن			
وابسته به مرد مثل روسپیان			

روش پژوهش

در این پژوهش، ابتدا کنش‌های هر سه شخصیت نمایش استخراج شده است. سپس، براساس تحلیل‌های به‌دست‌آمده از نظریهٔ دوبوار، کنش‌ها در قالب صفات تحلیل و میزان شیء‌شدگی و انفعال شخصیت‌های نمایش‌نامه‌ها مشخص شده است. «کنش یک ساختار سه‌وجهی دارد که مؤلفه‌های آن به ترتیب عمل می‌کنند: ۱. موقعیت موجود، ۲. کوشش برای تغییر آن و ۳. حرکت به سوی موقعیت جدید» [۸، ص ۱۱۰].

نارسیسم بلانش

نمایش‌نامهٔ *توبوسی* به نام *هوس* را تنسی ویلیامز^۱، نویسندهٔ امریکایی، در سال ۱۹۴۷ نوشته است. بلانش زنی سرخورده از جامعه به خانهٔ خواهر کوچک‌تر خود در شهر دیگر پناه می‌برد. استلا^۲، خواهر بلانش، با شوهر لهستانی خشن، هوس‌باز، بددهن، الکلی و قمارباز خود، استنلی^۳، در محله‌ای فقیرنشین زندگی می‌کند. بلانش با آنکه با لباس‌های متنوعی خود را آراسته کرده است، بیم آن دارد غیرعادی به نظر برسد و در درون خود دچار وسواسی آزاردهنده است که هیچ‌گاه نمی‌تواند اطمینان داشته باشد زنی زیباست. «هنگامی که زنان از نظر زیبایی خود را با معیارهای مردانه تطبیق می‌دهند، استقلال وجود آن‌ها خدشه‌دار می‌شود و این بی‌عدالتی فرهنگی است» [۵، ص ۱۵]. اغلب تجربیات بد گذشته مشکلاتی ریشه‌دار را ایجاد می‌کنند که وقتی انسان در برابر آن مقاومت می‌کند، در او تضادهای شدیدی را پدید می‌آورند. او هنگامی که برای اولین بار با استنلی روبه‌رو می‌شود، رفتار شهوانی پیچیده‌ای دارد. با او لاس می‌زند و می‌خواهد به سیگار او یکی بزند، اما نکته‌ای که در شخصیت بلانش واضح است، زندگی کردن در دنیایی رؤیایی است. او زنی جاه‌طلب است که از زندگی خود با انواع بدلیجات و کلاه و دستکش و لباس‌های گران‌قیمت نمایشی را درست می‌کند تا دیگران به تشویق او بپردازند. رفتار و لباس‌های خواهرش را تحقیر می‌کند. او با این نوع آرایش ظاهری غرق تماشای خودش می‌شود و اصلاً نمی‌تواند دربارهٔ خود قضاوت کند. به‌سادگی مورد تمسخر استنلی قرار می‌گیرد، تندتند حرف می‌زند و نقشش را از بر می‌خواند. لاس‌زدن و اظهار عشق در این دنیای رؤیایی زمانی که به نگاه‌های واقعی و دستان واقعی روبه‌رو می‌شود در او تنش و ترس ایجاد می‌کند. او در ابتدای ورودش، هنگام گفت‌وگو با استلا، اظهار نگرانی می‌کند که شاید استنلی از او خوشش نیاید و فقط مورد احترام او باشد. او مزرعهٔ پدری خود و استلا را فروخته و پولش را از دست داده است. استنلی به حرف‌های او اعتماد نمی‌کند و او را با خشونت تمام چندین بار بازجویی

1. Tennessee Williams
2. Stella
3. Stanley

می‌کند. بلانش نمی‌تواند قبول کند که دیگری با شور و هوس به او توجه نداشته باشد. حدس می‌زند مورد تنفر است. همه این رفتارها را دسیسه‌هایی می‌بیند که ناشی از حسادت و کینه است. به دلیل ناکامی‌اش دچار جنون می‌شود و تسلطش را بر دنیای واقعی از دست می‌دهد. او نگران و حساس و خشمگین است و سوءنیت دارد. او مرتب خواهرش، استلا، را به خاطر رفتار شوهرش سرزنش می‌کند و تشویق می‌کند مستقل باشد. استنلی نیز که آگاه است، شروع به واکاوی زندگی گذشته بلانش می‌کند. بلانش زمان‌های تنهایی‌اش در رؤیا فرو می‌رود، از مرد همراهش چهره خاصی را تصور می‌کند و سرگذشت خود را دستکاری می‌کند. مرتب به استلا نوید مردی محترم و شیک‌پوش و بانفوذ را می‌دهد که منتظر اوست. بلانش سرشار از احساس برتری است. این را به‌وضوح می‌توان از تحقیرهایی که به استلا و شوهرش روا می‌دارد فهمید و چون خود قدرت آن را ندارد که این برتری را به رخ بکشد، سعی می‌کند از مردان پُرنفوذ و پر قدرت حرف بزند که اتفاقاً همگی خیالی‌اند. او حساس و نگران است و مانند روسپیان محترم به مردان وابسته است. او از جامعه خود رانده شده و از مدرسه‌ای که در آن درس می‌داده اخراج شده است. دلبسته پسری جوان‌تر از خود شده بود و آن پسر شاعر ناگهان خودکشی می‌کند و مردم او را مقصر می‌دانند.

اما استنلی، تنها مرد خانه، خود را فرمانروای آنجا می‌داند. استنلی از آن دسته مردانی است که پیروزی‌اش را در قدرت جنسی‌اش می‌بیند. او زنش را کتک می‌زند، الکل می‌خورد و فحاشی می‌کند. فقط زمان نیاز به آمیزش، فردی مهربان می‌شود. پیش‌تر گفتیم: «یکی از راه‌های مردان برای کنترل میل جنسی زن، همین کتک‌زدن و هرزه‌نگاری است» [۲، ص ۱۱۰]. بلانش از سوی استنلی هتک حرمت می‌شود. او با تحقیقات ساختگی خود، بلانش را نزد میچ و خواهرش بی‌آبرو می‌کند. میچ او را رها می‌کند و دید ناخوشایندی به او پیدا می‌کند. استنلی با فاش کردن زندگی بلانش قصد دارد ذهن دیگران را علیه او برانگیزد. او که از تحریک‌های استلا توسط بلانش آگاه است، وجود او را در قلمروش آزاردهنده می‌داند. «زنان را همچون شیء می‌نگرد. هرزه‌نگاری از اقتدار مردانه‌ای حرف می‌زند که در روابط جنسی بین زن و مرد بر زن تحمیل می‌شود» [۲، ص ۱۱۳]. استنلی به بلانش تجاوز می‌کند. «تجاوز هویت زن را نابود می‌کند و با محروم‌ساختن او از اختیار بدن، فردیت او را از بین می‌برد» [۲، ص ۱۲۰]. شخصیت بلانش منفعل و ترحم‌برانگیز است. او در حفظ خود و خواسته‌اش ناتوان است، اما این مرد لهستانی برای نشان دادن قدرت خود به آن اکتفا نمی‌کند، بلکه او را بیماری روانی توصیف می‌کند و به دست پرستارهای مخصوص تیمارستان می‌سپرد. آنچه در نمایش‌نامه تأکید می‌شود نگاه سلطه‌جو و تحقیرآمیز جنسی و ابزاری جامعه مردسالار است.

جدول ۲. کنش‌های بلانش براساس تحلیل به‌دست‌آمده از نظریهٔ دوبوار

نارسیسم	کنش	شخصیت
کمال‌طلب، مغرور	برای پوشیدن لباس‌های متنوع دچار وسواس است.	
اغواگری، تسلیم	لاس‌زدن با استنلی و پک‌زدن به سیگار	
جاه‌طلب، مغرور، تمایل به مرکز توجه بودن	آراسته‌کردن خود با انواع بدلیجات و کلاه و لباس‌های گران‌قیمت خواهر خود را مدام به خاطر اوضاع زندگی‌اش تحقیر می‌کند	
پُرحرف کمال‌طلب	تندتند حرف می‌زند خیال‌پردازی	بلانش
وابستگی به مرد مثل روسپیان، سوءظن	نگرانی از بی‌توجهی استنلی به خودش از روی هوس و فقط مورد احترام بودن	
حسود، کینه‌ورز	خواهرش را می‌خواهد علیه شوهرش بشویراند. از استنلی بدگویی می‌کند و او را به مستقل‌شدن تحریک می‌کند.	

شوهرداری و مادرانگی خانم آلوینگ

هنریک ایبسن^۱ نمایش‌نامهٔ *جن‌زدگان* (به ترجمهٔ بهزاد قادری) را در سال ۱۸۸۱ به زبان دانمارکی و در ۵۳ سالگی در ایتالیا نوشت. داستان در خانهٔ آلوینگ^۲ اتفاق می‌افتد. پدر خانواده چند سالی است فوت کرده و همسر محافظه‌کارش، خانم آلوینگ، برای جاودانه‌ماندن نام همسرش پرورشگاهی تأسیس کرده و قرار است روز بعد افتتاح شود. نمایش‌نامه چندین شخصیت دارد: خانم آلوینگ و کشیش، که نمایندهٔ جامعهٔ سنتی آن زمان است، و رگینه^۳، دختر خدمتکار خانه که از طرف پدر هوس‌بازش به روسپی‌گری تشویق می‌شود، و اسوالد^۴ و دو شخصیت مردهٔ همسر خانم آلوینگ و مادر رگینه. نمایش‌نامه با دست‌درازی انگستران^۵ به دخترش شروع می‌شود. او کاباره‌ای را در شهر تأسیس و سعی می‌کند رگینه را ترغیب کند به‌عنوان رقاصه در آن مشغول کار شود و برای او روسپی‌گری کند. از طرفی، رگینه دلپسته

1. Henrik Ibsen
2. Alwing
3. Regine
4. Oswald
5. Angestran

اسؤالد، پسر خانم و آقای آلوینگ، است، زیرا قول رفتن به پاریس را از او گرفته است. او چندین بار به کشیش می‌گوید که علت همراه نشدن با پدر، خطر تنهاماندنش با یک مرد مجرد است. «همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، در جوامع مردسالار یکی از راه‌های کنترل میل جنسی زنان توسط مردان هرزه‌نگاری و روسپی‌گری است که به‌روشنی این نگاه در این نمایش‌نامه مشهود است. در هرزه‌نگاری مردان با قدرت طبیعی جنسی‌شان مهاجم‌اند و زنان تسلیم و منفعل» [۲، ص ۱۱۳]. اسؤالد، معشوقهٔ رگینه، بیماری ناعلاجی دارد که ظاهراً توان گناهان پدرش را پس می‌دهد؛ پدری مستبد، الکلی، هوس‌باز و عیاش که حتی به کلفت خانه، مادر رگینه، نیز رحم نمی‌کند و او را باردار می‌کند. مادر اسؤالد با آگاهی از خصوصیات شوهر با او ازدواج می‌کند. در سال اول زندگی، سعی در آزادسازی خود دارد، اما بنا به اجبار جامعه وارد زندگی می‌شود، زیرا یکی از وظایف زن شوهردار خوب، قضاوت‌نکردن او و فراهم کردن آرامش و همراهی اوست. در این حالت «مدام در حال ترک خود و پذیرش خودی دیگر است که درون او می‌نشیند. وی دچار خسارت می‌شود. تسلیم به میل مردانه و از دست دادن اختیار و انتخاب برای خود بودن که همان با خودبیگانگی است» [۵، ص ۱۶]. خانم آلوینگ به امید بهبود شوهر بچه‌دار می‌شود و سعی می‌کند وظایفی را که جامعه به او محول کرده خوب انجام دهد. با شوهر هم‌پیماله می‌شود و احتمالاً سعی می‌کند تا آنجا که می‌تواند وظایف زناشویی خود را به‌خوبی انجام دهد. بعد از مرگ او، با ساختن پرورشگاه سعی در پنهان کردن شخصیت واقعی شوهر دارد. به پسرش راجع به پدر دروغ می‌گوید. در بچگی برای محافظت از اسؤالد او را به پاریس می‌فرستد تا شبیه پدر نشود، اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا مادر رگینه و خانم آلوینگ در این زندگی نحس مانده‌اند؟ چرا بچه‌های حاصل از رابطه با این مردهای هوس‌باز را سقط نکردند؟ چرا تا این حد جلو رفته‌اند و خانم آلوینگ همواره سعی در ظاهرسازی دارد تا تصویر خوبی از شوهرش را به نمایش بگذارد؟ ایبسن سعی کرده است با خلق شخصیت خانم آلوینگ وضعیت زنی را توصیف کند که با مردی هرزه در یک جامعه سنتی ازدواج کرده است. اجتماع به این زن شوهردار تحمیل کرده است که باید تا آخر عمر مراقب خانهٔ همسر باشد. در این شرایط، زن نام مرد را به خود می‌گیرد، شریک روش‌های زندگی او می‌شود و جزئی از محیط او می‌شود. هر کاری شوهرش بخواهد می‌کند و هر جایی شوهرش بخواهد می‌رود. عمل جنسی در این نوع جوامع خدمتی است که او به مرد می‌کند. علاوه بر آن، در چنین جوامعی سقط جنین جنایتی نفرت‌انگیز است. به لحاظ اخلاقی و مذهبی، جنین روح دارد. اگر از بین برود، درهای رحمت به روی او بسته می‌شود. از این‌رو، امری بد محسوب می‌شود، اما این چنین مادرشدن اجباری ممکن است عواقب بدی داشته باشد. قطعاً ایبسن با شرایطی که برای اسؤالد در نظر گرفته است تلاش کرده مخاطب را متوجه این خطرها بکند. در اینجا، خانم آلوینگ به نظر می‌رسد با رگینه در رقابت است و می‌خواهد توجه اسؤالد را به سمت خود جلب کند، زیرا مادری فداکار است که

قادر به تحمل دوری از فرزند خود نیست و از هرگونه زندگی شخصی چشم‌پوشی کرده است. او می‌خواهد زندگی فرزندش را در اختیار بگیرد و او را متعلق به خود می‌داند. روابط زناشویی و خانواده و مادری مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که همه لحظاته‌ش تحت‌تأثیر دیگری است، اما از آن طرف مادر رگینه از ارباب خود باردار شده و به شوهر فعلی‌اش توسط خانم ارباب فروخته شده است. شوهرش او را هرزه می‌خواند و می‌خواهد دخترش را به هرزگی وادار کند. «مردان به زن روسپی احتیاج دارند و معمولاً مورد توجه هستند. او نیز به سبب احترامی که مردان برای دیگری بودن آن‌ها می‌گذارد احساس رضایت می‌کند و لذت می‌برد» [۵، ص ۲۵۰].

جدول ۳. کنش‌های خانم آلوینگ براساس تحلیل به‌دست‌آمده از نظریهٔ دوبوار

مادر	زن شوهردار در جامعهٔ سنتی	کنش	شخصیت
--	مطیع	ازدواج با مرد الکلی و هوس‌باز	
--	تمایل به از دست دادن خود، مطیع	برگشتن به خانه بعد از ترک شوهر بنا به اصرار کشیش	
--	مطیع	انجام‌دادن وظایف همسررداری ۱. هم‌پیماله‌شدن با او ۲. بچه‌دارشدن ۳. پنهان کردن ۴. تأسیس پرورشگاه به اسم شوهر برای نیکی یاد شوهر	خانم آلوینگ
مادرانگی- ایثار	مطیع	سقط‌نکردن بچه با وجود بی‌اخلاقی شوهر	
حسادت	--	رقابت با رگینه بر سر اس‌والد	
تمایل به از دست دادن خود، ایثار	تمایل به از دست دادن خود، ایثار	وقف زندگی برای فرزند	
قدرت‌طلبی	--	اجازه‌ندادن به اس‌والد برای رفتن و ازدواج کردن در پاریس	

میلی عاشق

نمایش‌نامه *آنها زنده‌اند*، به قلم نویسنده اهل افریقای جنوبی، آثول فوگارد^۱، داستان میلی صاحب‌خانه یک ساختمان با سه مستأجر است. میلی دلباخته یکی از آنها شده که آلمانی و فروشنده دوره‌گرد است و ده سال از زندگی‌اش را با او گذرانده و در این مدت آهلرز از کمک‌های بی‌دریغ او بهره‌مند شده و الان صاحب ثروت و شغل است. میلی ده سال عاشق بوده است؛ عشقی که برای زن زندگی است و برای مرد سرگرمی. «زن وقتی دوست می‌دارد، شخصیت خود را از یاد می‌برد. عشق برای زن فقط از خودگذشتگی نیست، بلکه هدیه کامل جسم و جان بی قید و شرط است. در این رابطه، زن خود را وقف مرد می‌کند، جسم و جان خود را در معشوق گم می‌کند و از مرد مورد علاقه‌اش حداکثر تجلیل را به عمل می‌آورد. مرد برای او بئی می‌شود که در نهایت باعث می‌شود زن وجود خود را انکار کند. می‌خواهد با خدای خود یکی شود و در خدمت معشوق باشد. او با پاسخ‌گویی به خواسته‌های مرد ضرورت خود را بیشتر احساس می‌کند و هرچه تقاضاهای مرد بیشتر باشد، او بیشتر ارضا می‌شود. تمام وجودش وقف مرد می‌شود و خود را فدای دیگری می‌کند» [۵، ص ۳۴۰]. اما میلی اکنون پنجاه‌ساله است و تنها شده است. دیگر پیر شده و یائسه. او از خود گذشته و با ترک آهلرز احساس می‌کند فریب خورده است. دو سؤال مطرح می‌شود: چرا آهلرز او را رها کرده؟ چرا در این مدت میلی بچه‌دار نشده؟ اکنون به دلیل یائسگی دیگر نمی‌تواند بچه‌دار شود و بقیه عمر تنها می‌ماند. زن با تسلیم کردن خود می‌خواهد معشوق را به زنجیر بکشد. او توقع دارد مرد نیز حق‌شناس باشد. زن عاشق مستبد است. مرد در این حالت زندانی اوست. وقتی زنی ده سال جسم و روحش را به مردی اختصاص می‌دهد، ترک او برای زن فاجعه است. اگر جوان باشد، می‌تواند شانس خود را با عشق جدید دوباره امتحان کند، اما برای میلی این قضیه فرق می‌کند. او بعد از جدایی تصور می‌کند آهلرز به دنبال کسی دیگر رفته و شیک‌پوش شده. میلی با از دست دادن عشق خود همه‌چیزش را از دست داده و اکنون به دلیل حسادتش می‌خواهد جشن تولدی برای خود برگزار کند تا خود را به محبوبه سابقش ثابت کند. زن به محضی که مورد بی‌توجهی قرار بگیرد، حسود می‌شود. سرزنش‌ها و شکایت‌هایش همگی با دعوای سرزنش‌آمیز بیان می‌شود. با تصور نگاه‌های معشوقه‌اش به زنی دیگر، زندگی‌اش را در معرض خطر می‌بیند، زیرا خودش را در مرد حل کرده است. او جشن تولد برگزار می‌کند تا آهلرز ببیند. می‌خواهد برای معشوقش اغواگری‌های تازه‌ای ابداع کند و می‌خواهد خود را به زن مورد علاقه معشوقه‌اش تبدیل بکند، اما ناکام است، زیرا میلی اکنون پنجاه‌ساله است و دیگر آن طراوت قبل را ندارد و نمی‌تواند همانی باشد که ده سال پیش او را به خود جذب کرده است و در این زمان ممکن

1. Athol Fogard

است مرد به سمت زنی دیگر کشیده شود. ممکن است میلی دچار سوءنیت شده باشد، زیرا رفتارهای مستأجرش معمایی و متناقض به نظر می‌رسد. میلی جریحه‌دار شده و می‌ترسد برای آهلرز به خاطره تبدیل شود. چون وجود خود را ضروری نمی‌بیند، پس مزاحمت ایجاد می‌کند. در این نمایش‌نامه، دو سؤالی که قبلاً مطرح کردیم همچنان بی‌جواب است. اگر دلیل ترک آهلرز یا سگی در نتیجه پنجاه‌سالگی و بچه‌دار نشدن میلی است، چرا در صورت خواست معشوق میلی عاشق تن به باروری نداده است؟ باروری که هم به خواسته طبیعی بدنش پاسخ می‌دهد و هم معشوق را راضی و پایبند می‌کند. همان‌طور که قبلاً گفتیم، مردان قدرت باروری زنانه را تهدیدی علیه خود تلقی می‌کنند. آن‌ها با انواع روش‌ها سعی در کنترل میل باروری زن می‌کنند. پاسخ روشن است. آهلرز که جوان‌تر از میلی است از او خواسته بچه‌دار نشود. میلی عاشق نیز به خواسته او تن داده است و تا آنجا که توانسته در موفقیت کاری آهلرز دوره‌گرد کمک کرده است. اکنون این مرد آلمانی به لحاظ مالی در جایگاهی مناسب قرار گرفته و دیگر نیازی به صاحب‌خانه پولدار خود ندارد. علاوه بر آن، پایبندی هم ندارد. او را ترک می‌کند تا محبوب دلخواهش را پیدا کند و خانواده‌ای را تشکیل دهد. آنچه برای میلی مانده ده سال پوچی است. او با سرکوب کردن بدن خود از حق خود در داشتن فرزند و میراث‌دار گذشته است و اکنون دیگر ریشه شکل‌گیری نطفه در بدنش خشکیده و چیزی که در پیش رو دارد ملال زندگی و تنهایی است.

جدول ۴. کنش‌های میلی براساس تحلیل به‌دست‌آمده از نظریه دوبوار

شخصیت	کنش	زن عاشق
	پاسخ به درخواست‌های معشوقه ۱. بچه‌دار نشدن ۲. تأمین مالی معشوقه	ایثار، تمایل به از دست دادن خود، پرستش معشوقه، مطیع
میلی	واکنش به رفت‌وآمدهای آهلرز و ترک خودش	غرغر کردن، وابستگی به مرد
	سوءظن به آهلرز در ارتباط او با زن دیگر	کینه‌ورزی، حسادت
	گرفتن جشن تولد	حسادت، اغواگری

نتیجه‌گیری

در نظریه دوبوار، زن بیشتر به‌عنوان جنس دوم معرفی می‌شود. هر سه نویسنده- ایسن و فوگارد و ویلیامز- به‌عنوان نمایش‌نامه‌نویس سعی کرده‌اند شخصیت زن در جامعه مردسالار و آسیب‌هایی را ترسیم کنند که هویت یک زن را نشانه می‌رود. علاوه بر آن، هر سه با روان‌کاوی دقیق شخصیت زن، نگاه انتقادی خود به این مقوله را بیان می‌کنند. همان‌طور که دیدیم،

الگوهای فمینیستی دوبوار دربارهٔ زن در نقش‌های متفاوت در کتاب جنس دوم به‌سادگی مطابق با واقعیت موجود در جوامع مردسالار متون نمایشی *اتوبوسی به نام هوس* و *جن‌زدگان* و *آنها زنده‌اند* در دوران مدرن است. هر سه زن در جوامعی زندگی می‌کنند که اسیر کلیشه‌های جنسیتی هستند و در نهایت به مدارا کردن و تسلیم شدن تن درمی‌دهند. زنان در این جوامع اسیر تضادها و درگیری‌های روحی بیشتری هستند و ضربات ناشی از این رفتارهای تبعیض‌آمیز اثر خود را به جای خواهد گذاشت. در *جن‌زدگان*، خانم آلوینگ از ابتدا تا انتها در محیطی اسیر سنت‌ها دوام می‌آورد و همهٔ عناصر دیگر در جهت تأیید سنت‌ها و کلیشه‌هاست. ویلیامز در *اتوبوسی به نام هوس* روش‌های مردانه، مثل سلطه‌گری، را تقویت می‌کند و تصویر زن را از عصیان‌گری به رام‌شدگی تغییر می‌دهد. در *آنها زنده‌اند*، نویسنده به جایگاه زنان در اجتماع اشاره می‌کند. میلی یک زن صاحب‌خانه و ثروتمند است که عاشق مستاجر خود شده است و به ویژگی‌های خاص روحی یک زن در میان‌سال می‌پردازد که اسیر مشکل مردسالاری است؛ زنی نیازمند که نمی‌تواند بدون مرد زندگی کند. هر سه نویسنده حق ستم‌کردن و مردسالاری را برای مردان به رسمیت نمی‌شناسند، زن را با مرد یکسان به حساب نمی‌آورند و نشان می‌دهند زن بودن نیازهای خاص خود را دارد. آرزوی مادر بودن و زندگی زناشویی مطلوب داشتن و زنانه زندگی کردن برای همهٔ آنها وجود دارد. هر سه هویت زنانهٔ خود را حفظ می‌کنند و به اسارت مردان درمی‌آیند و عامدانه به دیگری تبدیل می‌شوند.

منابع

- [۱] ایسن، هنریک (۱۳۹۴). *جن‌زدگان*، ترجمهٔ بهزاد قادری، تهران: بیدگل.
- [۲] تانگ، رزمی (۱۳۹۵). درآمدی بر نظریه فمینیستی، ترجمه منیژه عراقی، تهران: نشر نی.
- [۳] پاینده، حسین (۱۳۹۷). *کتاب نظریه و نقد ادبی*، ج ۲، تهران: سمت.
- [۴] خزایی، حامد (۱۳۸۵). *زن مستقل* (واکاوی اندیشه‌های سیمون دوبوار)، نشریهٔ *خرندنامهٔ همشهری* ش ۱۰، ص ۷۳-۷۴.
- [۵] دوبوار، سیمون (۱۳۹۶). *جنس دوم*، ترجمهٔ قاسم صعوی، تهران: توس.
- [۶] زاهدی، فریندخت (۱۳۹۸). «شخصیت‌پردازی واقع‌گرای زن در آثار اکبر رادی با رویکرد اگزستانسیالیسم فمینیست سیمون دوبوار با عنوان زن در موقعیت»، فصل‌نامهٔ *تخصصی نئاتر*، ش ۷۲، ص ۱۳-۳۱.
- [۷] فوگارد، آئول فوگارد (۱۳۸۸). *آنها زنده‌اند*، ترجمهٔ محمود کیانوش، تهران: قطره.
- [۸] فیستر، مانفرد (۱۳۹۵). *نظریه و تحلیل درام*، ترجمهٔ مهدی نصرالله‌زاده، تهران: مینوی خرد.
- [۹] مردیپا، مرتضی (۱۳۸۶). «فمینیسم و فلسفهٔ اگزستانسیالیسم»، نشریهٔ *مطالعات اجتماعی و روان‌شناختی زنان*، ش ۱۴، ص ۱۹.
- [۱۰] ویلیامز، تنسی (۱۳۳۲). *اتوبوسی به نام هوس*، ترجمی ایرج نورایی، تهران: بامداد.